سنّت و بدعت در اسلام

سنّت و بدعت در اسلام

محمد واعظ زاده خراساني

بسم ا الرحمن الرحيم

سنّت و بدعت، دو اصطلاح شرعي و فقهي اسلامي هستند كه يكي پسنديده و مورد تأكيد اسلام است و ديگري، يعني بدعت، ناپسند و مورد نهي و منع اكيد است . با اين كه مفهوم اين دو لفظ اجمالاً در ذهن هر مسلماني واضح است، اما از لحاظ مصاديق و موارد، دچار سردر گمي و اشتباه واختلاص مي باشد و لازم است مورد بحث قرار گيرد .

اهميت اين بحث

مشخص نبودن موارد و مصاديق سنّت و بدعت در بين مذاهب و فرق اسلامي، باعث سوء ظن پيروان اين مذاهب به يكديگر و بلكه موجب تفسيق و تكفير يكديگر گرديده است . هر كسي عمل ديگري را بدعت مي شمارد و هر كدام ديگري را بدعتگذار مي نامد . پيداست بدعتگذار هم از نظر اسلام در رديف كافر و مرتد مي باشد .

بيشترين بدبينيها و تهمتهاي نارواي فرق اسلام به يكديگر ناشي از همين امر است . بحث وافي و كافي راجع به سنّت و بدعت و تشخيص موارد و مصاديق هر كدام،

اين بدبينيها را كم مي كند و روشن كردن نقطه نظر مذاهب در اين مورد، افكار را روشن و اتهامات را بر طرف مي نمايد .

بديهي است كه اين سوء ظنها و تهمتها يكي از اسباب و بلكه از مهمترين اسباب تفرقه ميان مسلمين و سبب فقدان روح اخوّت و وحدت اسلامي است و تا اين سبب تفرقه رفع نگردد، تفرقة بين مسلمانها همچنان بقاي است و لهذا طرفداران تقريب مذاهب و وحدت اسلامي، بايد بيش از ديگران به اين امر مهم و حياتي يعني تبيين صحيح سنّتها وبدعتها در اسلام، همت گمارند .

بدگماني، گناه و تحقيق، واجب است

نظر به همين نكته خداوند در سوره حجرات (آيه 10)، از يك سوبر اخوّت مؤمنين تأكيد مي كند ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ و از سوي ديگر سوء ظن وبدگماني را مردود و تحقيق و جستو از صحت و سقم آنچه راجع به ديگران نقل مي شود را واجب دانسته است . راجع به سوء ظن مي فرمايد : ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ﴾(1).

اين آيه مي گويد كه راجع به خبر ارتداد قومي بايد تحقيق شود و تحقيق نا كرده نبايد بر آن قوم

هجوم بياورند . اگر از يك مذهب اسلامي عقيده اي را بشنوند، بايد تحقيق كنند و بدون تحقيق به آن مذهب هجوم نياورند و آن مذهب را بدعت ندانند .

مرحوم علامه كاشف الغطاء مقاله اي تحت عنوان «التثبت قبل الحكم» در مجله «رسالة الاسلام» دارد كه بسيار مهم است ؛ وي بسياري از تهمتهاي مذاهب به يكديگر را ناشي از عدم تحقيق و بررسي مي داند .

_____

1 ـ سورة حجرات : 6 .

در سورة حجرات، قرآن حكم جنگ و در گيري ميان دو طائفه از مسلمين را بيان مي كند و نيز از غيبت مسلمان، مسخره كردن مسلمان، لقبها و نامهاي ناشا يسته به ديگران دادن منع نموده است . بنابراين بايد سورة حجرات را سورة «وحدت و اخوّت» ناميد .

معناي لغوي و شرعي سنّت و بدعت

اين دو لفظ سنّت و بدعت مانند بسياري از الفاظ ديگر در اسلام از معاني لغوي خود تدريجاً به معاني شرعي منتقل گرديده اند . سنّت در لغت راه و روش و طريق و طريقت است . راه، طريق محسوس است و روش، امري معنوي است . معمولاً الفاظ ابتداءاً براي محسوسات وضع گرديده و بعداً در معنويات به كار رفته اند .

حال مي توان گفت سنّت در معناي دوم، يعني روش، بيشتر به كار مي رود : «سن سنة» يعني روشي را بوجود آورد . البته سنّت به معناي عام هر روشي را شامل مي شود اما در اصللاح شريعت، به معناي خاصي كه همان سنت الرسول صلّي ا عليه وآله است به كار مي رود و مراد از آن كلية آداب و رسوم شرعي است .

كلمه سنّت هر چند به طور مطلق بيايد، مراد از آن «سنّة النبي صلّي ا عليه وآله » است . در روايات نبوي گاهي با اضافه مي آيد مانند «النكاح سنّتي فمن رغب عن سنّتي فليس مني» و گاهي بطور مطلق در حديث آمده است «ما من شيء الا وفيه كتاب او سنة» (1).

بلي اصطلاح سنّت كه ميان همة مسلمين شايع است و در لسان فقها در رديف كتاب، بعنوان اصلي از اصول شريعت آمده است، در اصل به معناي همان سنّة النبي صلّي ا عليه وآله است، اما بعداً (اهل سنّت) فتواي صحابه را بر آن افزودند، كما اين كه شيعه گفتار ائمه

_____

1 ـ كافي باب 1 فضل العلم .

اهل بيت عليهم السلام را هم سنّت مي داند و هر كدام براي خود دليل دارند . دليل شيعه همان حديث معروف و متواتر ثقلين است كه پيغمبر صلّي ا عليه وآله فرمود : «اني تارك في الثقلين كتاب ا و عترتي» اين حديث در موطأ مالك بطور مرسل «كتاب ا و سنّتي» آمده است و خود به بحث مفصلي نياز دارد تا ديدگاههاي طرفين، يعني اهل سنّت و شيعه در معيار سنّت روشن شود و اين بحث در تشخيص مصاديق سنّت بسيار مؤثر است .

اما بدعت در لغت به معناي امر جديد و بي سابقه است «ابدع الامر، اي اتي به من دون سابقة».

بديع، از اوصاف خداست . ﴿ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ﴾(1) يعني كسي كه آسمان و زمين را بدون سابقه و الگو آفريده ؛ كارهاي خدا همه بديع است . بدعت در لغت به معناي كار تازه و ابتكاري مي آيد و به كارهاي بد اختصاص ندارد، كما اين كه سنّت هم در لغت به كارهاي خوب اختصاص ندارد . در شريعت، سنّت مخصوص كارهاي خوب و بدعت خاص كارهاي بداست .

پس سنّت و بدعت در شرع اسلام دو امر متضادند مانند واجب و حرام، طاعت و عصيان، تقوا و طغيان، حسنه و سيئه، معروف و منكر، حق و باطل، ايمان و كفر و امثال آنها .

در قرآن اين دو كلمه به معناي شايع مورد نظر ما نيامده است . در حالي كه معروف و منكر، حسنه و سيئه و ديگر كلمات ياد شده به همين معاني رايج در قرآن آمده است، سنّت در قرآن به معني سنّتهاي خدا در امر خلقت آمده ﴿سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِن

_____

1 ـ سورة البقرة : 117، وسورة انعام : 101 .

قَبْلُ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾(1).

بلي اصل حجيت و سنديت قول رسول صلّي ا عليه وآله در قرآن آمده است ﴿... وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾... أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ...﴾ سنّت رسول، به عنوان «اسوة» هم آمده است ﴿... لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...﴾.

اما بدعت، در قرآن (2) چنين است ﴿قُلْ مَا كُنتُ بِدْعًا مِّنْ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾ بگو من در زمرة پيغمبران بي سابقه نيستم و پيش از من هم پيغمبراني آمده اند . در سوره راجع به پيروان حضرت عيسي عليه السلام مي گويد : ﴿... وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاء رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾(3) كلمه «ابتدعوها» دراين آيه به معناي كار بد به كار نرفته است والا خداوند آن را قبول نمي فرمود . پس بدعت هم مانند سنّت به معناي را يج در قرآن نيامده است .

اما سنّت وبدعت به معناي رايج و مصطلح در روايات فراوان آمده است، از جمله گاهي با هم وبه همان معناي متضاد آمده است ؛ مانند حديث معروف «ما ترك سنة الا عمل بها بدعة» . در حديث ابن مسعود از رسول اكرم صلّي ا عليه وآله نقل شده است : سيلي اموركم بعدي رجال يطفئون السنة بالبدعة(4).

گاهي در روايات به جاي كلمه «بدعت» كلمه محدث و محدثات به كار رفته، مانند حديث معروف از ام المؤمنين عايشه از رسول خدا صلّي ا عليه وآله : «من احدث في امرنا هذا ما ليس منه فهو رد» (5).

و نيز در نهج البلاغه آمده است : «ما احثت بدعة الا ترك بها سنة، فاتقوا البدع

_____

1 ـ سورة احزاب : 62 .

2 ـ سورة احقاف : 9 .

3 ـ سورة حديد : 27 .

4 ـ جامع العلوم : 332 .

5 ـ جامع العلوم : 81 .

الزموا المهيع ان عوازم الامور افضلها، وانّ محدثاتها شرارها».

مفهوم و مصداق سنّت و بدعت

با توجه به آنچه گفته شد، تقريباً مفهوم اين دو لفظ روشن شد . هر چه از رسول اكرم صلّي ا عليه

وآله مايه گرفته و در گفتار يا رفتار (ويا تقرير) آن حضرت آمده و در كتاب و سنّت اصل دارد، سنّت است و آنچه اصل ندارد و از سوي مردم وضع شده، بدعت است . در ميان مسلمانها در اين دو مفهوم اختلافي نيست و ما مي توانيم آن دو را چنين تعريف كنيم : «كل ما كان لـه اصل في الشريعة فهو سنة و كل ما لي لـه اصل في الشريعة فهو بدعة».

اختلاف عمده در مصاديق سنّت و بدعت است كه عمدتاً ناشي از اختلاف مجتهدين در آراي فقهي ايشان است مانند اين كه : آيا ساختن بارگاه بر قبور اوليا، شدّ رحال و سفر كردن براي زيارت قبور پيغمبر صلّي ا عليه وآله وائمه واولياء، تبرك به آثار پيغمبر و اولياء، توسل به آنان، مسائلي كه مورد اختلاف ميان مذاهب و سلفيه مي باشد، آيا بدعت است يا سنّت ؟

آيا گفتن آمين بعد از حمد، دست بسته نماز خواندن، گفتن «الصلاة خير من النوم» در اذان صبح، اذان دوم در روز جمعه و بسياري از مسائل مورد اختلاف ميان مذاهب فقهي از جمله ميان مذاهب اهل سنّت و شيعه كه در كتابهاي فقهي آمده، سنّتند يا بدعت ؟ اين قبيل اختلافات حتي در يك مذهب هم بين فقها وجود دارد . مسلماً هيچ يك از فقها حق ندارد در اين قبيل مسائل اجتهادي نسبت بدعت به مذهب ديگر بدهد، زيرا اجتهاد در مسائل فرعي و جانبي را اسلام پذيرفته، پس اختلاف را هم بايد بپذيرد . زيرا استنباط و فهم فقها و نحوة استنباط آنان از مدارك، و نيز تشخيص حديث

صحيح از سقيم و معيار صحت و سقم احاديث و جرح و تعديل راويان، مختلف است كما اين كه در حجيت برخي از ادله، مانند قياس، استحسان، اجماع و امثال آنها با هم اختلاف دارند . اين قبيل اختلافات به اصطلاح «مبنايي» است و هيچ گاه رفع نخواهد شد، اما با تبادل نظر علمي و گفتگوهاي سازنده و سالم فقهاي مذاهب با يكديگر ممكن است تدريجاً نقطه نظرها به هم نزديك و يا پاره اي از اختلاف نظرها، رفع يا كم شود.

اين كاري است كه ما در مجمع جهاني تقريب آن را دنبال مي كنيم .

اگر اين كار خوب دنبال شود، بر فرض اختلافات رفع نشود ـ كه نخواهد شد ـ لا اقل حس احترام متقابل و روح تفاهم و حسن ظن ميان صاحب نظران در مذاهب فقهي رشد مي كند و دشمني به دوستي مبدل مي گردد.

در اين قبيل مسائل اجتهادي نبايد كسي، ديگري را به بدعت نسبت دهد . عجيب است كه آقاي شيخ محمد ناصر الدين الباتي، نويسندة معروف سلفي گويا به اين نكته پي برده و كتابهايي تحت عنوان «البدع عند الشافعية» و «البدع عند الحنفية» و هكذا تأليف كرده است .

بسياري از بدعتهايي كه هم اكنون به مذاهب شيعه و يا به ساير مذاهب از سوي وهابيت نسبت داده مي شود از همين قبيل است . آنان هر كدام در مذهب خود بر حرف خود دليل دارند.

شيعه به روايات ائمه اهل بيت به حكم حديث «كتاب ا و عترتي» تمسك مي كنند و اهل سنّت به اقوال صحابه استدلال مي كنند.

تا وقتي كه ادله فريقين به صورت قطعي باطل نشده، نمي توان آنان را بدعتگذار دانست و من فكر نمي كنم به اين زودي يك از دو طرف بتواند ديگري را به بطلان مباني وادّلة معتبر نزد او قانع نمايد . پس راه بهتر همان حسن تفاهم و تبادل نظر است ؛

نه نسبت دادن بدعت به آنان.

نوع ديگر از مصاديق سنّت و بدعت

غير از مسائل مورد اختلاف فقها، گاهي از راه ديگر ميان مسلمانان اختلاف نظر در بدعت يا سنّت بودن عملي رخ مي دهد . مانند ادعية خاص، اوراد و اذكار خاص يا روشهاي خاص . در عزاداري، وليمه دادن براي حج يا در مناسبتهاي ديگر، مراسم و آداب معمولي ازدواج و بسياري از اين قبيل امور كه اينك مورد تهاجم وهابيت قرار گرفته و آنها را بدعت مي دانند.

سخن حق در اين باره آن است كه اگر عملي در شريعت، اصل دارد و شريعت براي آن، آداب و مراسم خاصي ذكر نكرده، مسلمانها آزاد هستند آن اصل ثابت در شريعت را طبق آداب و رسوم خود انجام دهند ؛ و نيز يك نفر پيشواي ديني حق دارد همان اصل كلي را به گونة خاصي دستور دهد، مثلاً قرآن بر تلاوت قرآن،

ذكر خدا، استغفار، توبه و امثال اينها تأكيد فرموده است و همچنين اين تأكيد در روايات اسلامي به حد تواتر آمده است، حال اگر عالمي به پيروان خود دستور دهد هر روز يك سورة قرآن بخوانند يا صدبار «ا اكبر» بگويند يا صدبار توبه و استغفار كنند، آيا به دليل اين كه اين امور يا اين خصوصيت در شريعت نيامده، اينها بدعت است ؟ ابداً زيرا همة اينها در شريعت اصل دارد و اسلام كيفيت عمل را به خود مسلمانها واگذارده است . البته كه اين كارها را بقصد ورود نبايد انجام داد ؛ بلكه بقصد اين كه از مصاديق سنّت است . در اين جاست كه آداب و رسوم رايج ميان مسلمانها كه در شريعت، اصل دارند از مصاديق بدعت شمرده نمي شوند . قرآن استغفار و استشفاع را در اين آيه تجويز فرموده : وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُواْ

أَنفُسَهُمْ جَآؤُوكَ فَاسْتَغْفَرُواْ اللّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُواْ اللّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا(1) اين آيه مسألة توسل به رسول اكرم را در آمرزش گناهان در بردارد.

همچنين اصل تبرك در قرآن آمده است ؛ يوسف عليه السلام به برادران خود مي گويد :

اذْهَبُواْ بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ(2) و نيز در تواريخ و سيرة رسول اكرم، موارد تبرك جستن مردم به لباس يا موي يا جسد رسول اكرم فراوان ديده مي شود . آيا اين همه، دليل بر اصل جواز تبرك جستن به انبيا و اوليا نيست ؟ توسل به پيغمبر و خاندان وي رسم بوده، خليفة دوم در نماز باران گفت : ,خدايا ما در زمان رسول خدا به پيغمبر تو توسل مي جستيم، حالا به عموي او (عباس) متوسل مي شويم».

پس اصل اين قبيل اعمال در شريعت وجود دارد و لهذا از مصاديق سنّت هستند ؛ نه بدعت . البته اين قبيل كارها بايد به صورت بت پرستي و خرافه درنيايد وعلماي اسلام بايد مواظب كارهاي مسلمانها در اين موارد باشند . بايد به مردم تعليم دهند كه پيغمبر و اوليا حاجت نمي دهند، بلكه اين خداست كه بر اثر اظهار محبت مردم به پيغمبر و اولياي الهي، حاجت آنان را روا مي كند . مسلماً پيراهن يوسف، كوري يعقوب را بر طرف نكرد، بلكه خداوند به احترام و بركت آن پيراهن، يعقوب را شفا داد.

نقطة باريك و مبهم اين بحث در همين جاست كه آيا مردم، از «خدا» حاجت مي خواهند يا از پيغمبر و امام واولياء ؟ اگر شق دوم باشد، مسلماً شك است و اگر اول باشد عين توحيد است، زيرا از مصاديق

دعا و استغفار است .

وهابيت در اين جا مي گويد : بلي اين كارها در حيات رسول خدا جايزه بوده زيرا پيغمبر زنده بود، اما بعد از وفات او جايز نيست بلكه شرك است !! در پاسخ بايد گفت اگر

---

1 ـ سورة النساء : 64 .

2 ـ سورة يوسف : 93 .

با اظهار محبت به رسول خدا و توسل به او حاجت را از خدا مي خواهند و خدا حاجتها را بر مي آورد، ديگر فرقي ميان حيات و ممات پيغمبر نيست زيرا محبت رسول خدا در حيات و ممات او واجب است ومي تواند اظهار محبت به او در حال ممات هم باعث اجابت دعا از سوي خدا گردد.

كسي كه ميان موت و حيات پيغمبر فرق مي گذارد، گويا عقيده دارد كه پيغمبر حاجت مي دهد نه خدا و اين عين شرك است ؛ مفهوم اين حرف آن است كه شرك در حيات پيغمبر جايز است ولي بعد از ممات او ديگر جايز نيست. در حالي كه شرك هيچ گاه جايز نيست : ﴿إِنَّ اللّهَ لاَ يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاء وَمَن يُشْرِكْ بِاللّهِ فَقَدِ افْتَرَى إِثْمًا عَظِيمًا﴾(1).

بلي صحابه و مسلمانها پس از موت پيغمبر به آثار او تبرك مي جستند و عبدا بن عمر از كنار منبر پيغمبر مي گذشت و آن را با دست مسح مي كرد ؛ خلفاي عباسي جامة رسول خدا را ماية بركت مي دانستند، خلفاي عثماني آن جامه را تازمان آخرين خلفاي خود حفظ كردند واينك آن جامه ونيز موي ودندان و عصاي پيغمبر در موزة (توپقاپي سراي) استانبول جزو آثار نبوي حفظ مي شود . در جاهاي ديگر نيز آثاري از رسول خدا وجود دارد ومردم به آنها تبرك مي جويند . باري، اگر اين قبيل كارها شك باشد، نبايد در شريعت اصلاً نمونه داشته باشد، در حالي كه گفتيم نمونه دارد ؛ پس شرك نيست و چون در شريعت اصل دارند، بدعت هم نيستند.

مسلماً هر چه پس از دوران رسول خدا از كارهاي خوب و سنّتهاي خير رسم شده بدعت نيست . قبل از ذكر نمونه هاي فراوان اين قبيل سنّتها، دو سخن از امام شافعي

---

1 ـ سورة النساء : 48 .

نقل مي كنم : در كتاب جامع العلوم والحكم تأليف ابن رجب ص 337 آمده كه امام شافعي گفت : «محدثات دو قسمند، آنچه مخالف كتاب و سنّت يا مخالف اثر و اجماع باشد آن بدعت ضلالت است، اما آنچه از قبيل كارهاي خير است، پس خلافي در آن بين علماء وجود ندارد كه آنها بدعت حسنه اند نه بدعت ضلالت، و لازم است آنها را به سنّت برگردانيم، مانند نوشتن حديث كه عمر از آن منع كرد ولي بيشتر علما آن را جايز دانستند و احاديثي از سنّت را برآن گواه گرفتند، مانند تفسير قرآن، نوشتن فتوا در حلال و حرام، بحثهاي دراز در معاملات و اعمال قلوب و امثال آنها كه از صحابه و تابعين نقل شده است . اما امام امد حنبل بيشتر آنها را مكروه دانسته است» .

ضمناً حافظ ابو نعيم به اسناد خود از ابراهيم بن الجنيد نقل كرده كه از امام شافعي شنيدم كه گفت : «بدعت دو قسم است، بدعت محمود و بدعت مذموم، پس آنچه موافق سنّت است محمود و پسنديده و آنچه مخالف سنّت است، مذموم مي باشد». وي به قول خليفه عمر استدلال كرده كه در اقامة نماز تراويح به جماعت گفت : «نعمت البدعة» (1) در همين كتاب پس از نقل اين قول از شافعي مي گويد : مراد شافعي آن است كه بدعت مذموم آن است كه در شريعت از لفظ بدعت اراده شده است . اما بدعت محمود آن است كه در شريعت اصل دارد .

ما مي دانيم بناي مساجد در عصر رسول اكرم بسيار ساده بوده و به جز ديواري كوتاه وسقفي از سعف خرما نبوده است، اما پس از آن حضرت تدريجاً مسجد پيغمبر توسعه يافت و بناي آن مجلل گرديد . بعد از آن مسلمانان در سراسر كشورهاي اسلامي

_____

1 ـ جامع العلوم والحكم : 337 .

مساجد بزرگ با زينتهاي فراوان ساختند، براي مساجد مناره هاي بلند فراهم آوردند، قرآن را به سي جزء و هر جزء را به ارباع و اعشار تقسيم كردند، قرآن را با خطوط زيبا و جلدهاي گرانبها وسرلوحه هاي مذهبّ وبا خطهاي گوناگون نوشته يا چاپ كردند.

در اسلام مكاني براي درس و بحث علمي وجود نداشت. از قرن چهارم مدارس بزرگ از قبيل نظاميه ها بنا شد، مدارس تحفيظ قرآن ساختند، قرآن را به قراءتهاي مختلف قراءة كردند، علوم ادبي را بنا نهادند، علم كلام را پديد آوردند، براي قرآن تفاسير گوناگون و براي فقه روشها و كتابهاي مختلف و مكتبهاي متفاوت پديد آورند .

اين قبيل امور نوپيدا فراوان است . آيا مي توان همة اينها را بدعت و ضلالت دانست؟ مسلماً خير، زيرا همة اين امور در اسلام اصل دارد . قرآن به عمارت مساجد فرمان داده ولي كيفيت آن را به سليقة مسلمانها واگذار فرموده است و همچنين ساير امور ياد شده.

حال اگر همة اين امور بي سابقه بدعت باشد، بايد همة مساجد و مآذن و مدارس را خراب كرد. آيا وهابيت واقعاً به اين امر راضي است ومي خواهد آثار فرهنگي و تمدن اسلامي را از بين ببرد ؟ نسبت به بناهاي مذهبي صريحاً چيزي نمي گويند ولي نسبت بكلية علوم عقلي، بلي نظر آنان چنين است كه همه بدعت است وبايد از بين برود . در حالي كه پيشرفت علوم نتيجة اجتهاد و نظر علما بوده است و گر چه ما بايد اعتراف كنيم به اين كه همة آراء و نظرات صحيح نيست، در عين حال براي همه احترام قائل

هستيم و همين نظرها وآراي گوناگون باعث نضج و پيشرفت علم گرديده است . كما اين كه پيشرفت تمدن اسلامي، آن همه بناهاي زيبا وبي نظير را فراهم آورده است و بايد همه را حفظ كنيم .

سنّت حسنه و سنّت سيئه

همان طور كه بدعت دو قسم است، سنّت هم دو قسم است . حديث معروف نبوي «من سنّ سنة حسنة فله اجر من عمل بها و من سن سنة سيئة فعليه وزر من عمل بها » اين حديث در كتاب وسائل الشيعه به الفاظ مختلف آمده است . از آن حديث دانسته مي شود كه مردهم مي توانند سنّت بر قرار كنند ؛ اگر سنّت خوب باشد، اجر دارد و اگر بدباشد، گناه دارد . اين حديث را بايد به همان معناي بدعت حسنه و بدعت ضلالت برگردانيم . مقصود، آن است كه اگر كسي سنّتي را بنانهد كه در شريعت اصل دارد، آن از مصاديق سنت است و كار خوبي است، ولي اگر در شريعت اصل ندارد، آن از مصاديق سنت بد و (بدعت ضلالت) است . اين حديث كلية كارهاي خوب پديد آمده پس از عصر رسول خدا كه شمه اي را بر شمردم، داخل سنت و از شمول بدعت خارج مي سازد .

آيا سنّت خيري وجود دارد كه در اصل شريعت نباشد ؟ پس معناي حديث آن است كه اگر كسي همان سنّت موجود در شريعت را به گونه هاي مختلف پياده كند و رواج دهد، اين كار اجر زياد دارد، برابر اجر كساني كه تا روز قيامت به آن سنّت عمل كنند . همچنين اگر سنّتي را رواج دهد كه در شريعت اصل ندارد، برابر گناه كلية كساني كه به آن عمل مي كنند تا قيامت بر او خواهد بود.

نتيجه :

اينك بحث خود را در چند امر خلاصه مي كنيم

1 ـ آنچه در اسلام به گونه اي سابقه دارد، سنّت است نه بدعت و نه شرك .

2 ـ بدعت آن است كه اصلاً از اسلام نمونه و نظير نداشته باشد.

3 ـ اجتهاد مجتهدين هر چند صواب نيست ولي به لحاظ اين كه هر كدام براي خود دليل قانع كننده اي دارند، نمي تواند بدعت شمرده شود . ـ عجيب است كه سلفي معروف عصر ما آقاي شيخ ناصر الدين الباتي ساكن اردن، كتابهايي در رد مذاهب فقهي نوشته و آراي آنها را بدعت ناميده است : «البدع عند الشافعية»، «البدع عند الحنفية» و هكذا در حالي كه آنچه را او بدعت مي داند، به اجتهاد و نظر علما استناد دارد و نمي تواند بدعت باشد، هر چند اجتهاد آنان خطا باشد.

4 ـ بسياري از آنچه را وهابيت در حال حاضر از مذاهب اسلامي و بخصوص از مذهب شيعه بدعت مي داند، چون در شريعت اصل دارد و يا به اجتهاد مجتهدين استناد دارد، بدعت نيست بلكه خود از مصاديق سنّت است .

5 ـ نسبت شرك دادن به كارهاي معمول پيروان مذاهب صحيح نيست، بلكه اگر كسي آنها را خطا مي داند، موعظه كند وخطاي مردم را روشن نمايد نسبت شرك نه صحيح است و نه مفيد بلكه خود باعث مزيد افتراق مسلمانها و دشمني آنان باهم مي گردد.

6 ـ بسياري از نقطه نظرهاي مختلف در جزييات بر مي گردد به اختلاف نظر در كليات، مانند آنچه گفتيم كه اهل سنّت اقوال صحابه و شيعه اقوال عترت را حجت مي دانند و تا اين بحث حل نشود، اختلاف در مسائل فرعي رفع نمي شود .

7 ـ اصل اجتهاد در شريعت اسلام مورد تصويب قرار گرفته پس نتايج آن هم بايد پذيرفته شود، يعني اختلاف آراي مذاهب اسلامي چيزي جز اختلاف آراء در اصول يا در فروع نيست و چاره اي از پذيرفتن آنها وجود ندارد . كساني كه مذاهب را بدعت مي دانند، در حقيقت خود پاية مذهب جديد را گذارده اند كه در آينده مسلماً به مذاهب مبدل خواهد شد.

8 ـ اگر از اجتهاد به طور صحيح بهره برداري گردد، اختلاف آراء رحمت و باعث توسعه در عمل خواهد گرديد، پس بايد در فتح باب اجتهاد به طور صحيح كوشيد .

اجتهاد رحمت است نه نقمت، باعث ائتلاف و وحدت است ونه مایة افتراق و خصومت.